

# سید ابوالقاسم کاشانی

سید ابوالقاسم کاشانی، پسر سید مصطفی کاشانی، در سال 1260 شمسی در تهران متولد شد. وی در شانزده سالگی به همراه پدر خویش پس از زیارت کعبه عازم نجف شد و در آنجا اقامت گزید. بعد از گرفتن حکم اجتهاد در 25 سالگی به خاطر مخالفتش با اشغال بین النهرین توسط انگلیسی ها اسم و رسمی پیدا کرد. در خلال جنگ جهانی به هنگام یورش سربازان انگلیسی به عراق، لباس رزم بر تن کرد و 18 ماه در منطقه کوت العماره به دفاع مشغول شد. کاشانی همچنین در مبارزه علیه استعمار فعال بود و جایزه ای برای کسی که او را دستگیر کند در نظر گرفته شد. او در سال 1299 موفق به فرار از عراق شد و از راه پشتکوه و لرستان به ایران آمد. پس از جنگ جهانی دوم و ورود متفقین به ایران، به بهانه همکاری با آلمانها دستگیر گشت و 16 ماه در اراک، کرمانشاه و رشت زندانی شد. کاشانی که در 24 مرداد 1324 از زندان رهایی یافته بود، پس از آزادی بار دیگر در زمان نخست وزیری قوام السلطنه به قزوین تبعید شد و 18 ماه در آنجا بسر برد. او از موافقان جمهوری خواهی رضاخان به شمار می رفت و بر طبق گفته آیت الله رضا زنجانی علیه مدرس و بر له پهلوی میتینگ نیز برگزار کرده بود.<sup>[1]</sup> گویی تقدیر آن بود که آیت الله بعدها سلطنتی را دوام بخشد که خود پیشتر پایه اش را قوام بخشیده بود.

کاشانی در دی 1326 زمانی که دولت اسرائیل در فلسطین تاسیس شد برای نخستین بار مردم را بر ضد آن عمل دعوت به تظاهرات کرد و طی بیانیه‌ای از برادران مسلمان ایرانی خواست جهت تجدید قوای اعراب اعانه جمع آوری کند. سپس به اتهام هواداری از آلمان در جنگ جهانی و همچنین دست داشتن در سو قصد به جان شاه دستگیر و در بهمن 1327 به قلعه فلک الافلاک خرم آباد منتقل و از آنجا به لبنان تبعید شد. با بازتر شدن فضای جامعه و جنبش آزادیخواهان و جبهه ملی در اوایل سال 1329 به ایران بازگشت. مصدق ملت را به استقبال از او دعوت کرد و شخصا به فرودگاه رفت. در روز ورود وی از فرودگاه تا محله او " پامنار"، 27 طاق نصرت بسته شد.<sup>[2]</sup>



### طاق نصرت و اعلام خیر مقدم به مناسبت ورود آیت الله کاشانی از لبنان

با اوج گیری نهضت ملی ایران، آیت الله کاشانی به حمایت از آن پرداخت و در موفقیت و همگانی شدن نهضت نقش عمده ای ایفا ساخت. موضع گیری کاشانی در مورد ملی شدن صنعت نفت روحانیون به نام را به نفع آن برانگیخت. آیت الله خوانساری، آیت الله محلاتی و آیت الله شاهرودی از جمله روحانیونی بودند که به حمایت از ملی شدن صنعت نفت برخاستند.

با نخست‌وزیری مصدق، کاشانی طی پیامی که برای او فرستاد، مصدق را " برادر لایق و دانای" خود نامید و خوشحالی زایدالوصف خود را از نخست‌وزیری مصدق اینگونه ابراز کرد:

" یا هو، جناب آقای دکتر مصدق، پس از استعلام از مزاج شریف نمی دانم چگونه زحمات و فداکاری های برادر کامکار و عزیزم را تقدیس کند. صبح وقتی نور چشمی آقا مصطفی خبر مسرت بخش رئیس الوزرای حضرتعالی را آورد، من یقین حاصل کردم دعاها و التماس های این خادم اسلام در پیشگاه پروردگار قادر متعال اجابت شده است و پیروزی و سعادت از آن ملت گردیده است. در ختم کلام جز اینکه سعادت و سلامت و موفقیت برادر لایق و دانای خود را از پیشگاه احدیت مسئلت نمایم، توقع دیگری ندارم ایام به کام باد. سید ابوالقاسم کاشانی." [3]

زمانی که دولت مصدق در مضیقه اقتصادی قرار گرفت و اقدام به فروختن اوراق قرضه عمومی کرد، کاشانی از مردم درخواست کرد تا نسبت به خرید اوراق قرضه ملی اقدام کنند. این در حالی بود که بسیاری از ثروتمندان و بخصوص حزب توده با تحریم خرید اوراق، تمام تلاش خود را در زمین زدن دولت دکتر مصدق به کار بستند. آیت الله کاشانی در پیامی خطاب به مردم آنها را به خرید اوراق تشویق کرد و گفت:

" امروز است آن روزی که جهاد شما باید با بذل مال بعمل آید. خریداری اوراق قرضه بر ذمه آحاد ملت مسلمان است."

اوج کار و نقطه عطف مبارزات کاشانی را میتوان در 30 تیر 1331 جستجو کرد. استعفای مصدق و آمدن قوام السلطنه، ملت را برانگیخت و آیت الله کاشانی ضمن دعوت مردم به راهپیمایی علیه دولت قوام، در روز 30 تیر طی بیانیه ای اعلام کرد که اگر لازم شود کفن پوش راه می افتد. او در پیامی خطاب به شاه گفت:

"به اعلی حضرت بگویند اگر بی درنگ دکتر مصدق بر سر کار برنگردد شخصا به خیابان خواهم رفت و دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم مستقیماً متوجه دربار خواهم کرد."<sup>[4]</sup>

او تا 30 تیر 1331 به حق نقش خود را به عنوان یکی از دو رهبر جنبش ضد استعماری به خوبی ایفا کرد.

### پس از 30 تیر 1331

تاریخ نهضت ملی ایران به دو بخش تقسیم میشود و شاید بخش دوم از اهمیت بیشتری برخوردار باشد از آن جهت که پرده ها فرو می افتد، رفته رفته نقش ها آشکار می گردند، عهدها شکسته، دوستی ها بدل به دشمنی و خیانت ها هویدا می شوند. علت تغییر موضع 180 درجه ای آیت الله از آن جهت که یکی از دو رهبر نهضت ملی ایران بود، محتاج بررسی و تحقیق ریشه ای است و در این فرصت کوتاه دست نمی دهد. اما آنچه مسلم است این است که از فردای 30 تیر 1331 رفته رفته غرور و نخوت در رفتار و کردار آیت الله به وضوح مشاهده می شود. عریضه نویسی و نامه نویسی های او در عزل و نصب مقامات کشوری و توصیه های گاه و بیگاه کاشانی، عرصه را برای بروز اختلافات بازتر و وسیعتر مینمود. بنا بر روایتی تا آخر آذرماه 1331، هزار و پانصد توصیه از کاشانی و فرزندان او در وزارتخانه ها جمع آوری شده بود.<sup>[5]</sup> شمس الدین امیرعلایی وزیر کشور مصدق نیز 58 فقره از این توصیه نامه ها را که از صدور پرونده وکالت، اجازه دفتر ازدواج، استخراج معدن نمک و فرمانداری

ماکو تا انتخابات خلخال و ریاست شهربانی کرج هست، تنظیم و چاپ نموده است.<sup>[6]</sup> پاسخ مصدق به این درخواست ها در عین آنکه متینانه و موقرانه متناسب با همان پرنسپ همیشگی او ایراد می شد، باز هم به مذاق روحانی تندخو خوش نمی آمد. نقل است که مصدق به کاشانی گفته بود: "آقا. توصیه این و آن را نفرمایید. در شان شما نیست و در جامعه هم انعکاس نامطلوب دارد و مورد سو استفاده قرار میگیرد. اگر نظرات اصولی دارید با دولت در میان بگذارید تا رفع مشکلات شود. اصلاً گیریم که این مسائل درست بوده. اینها در درجه دوم اهمیت است. آیا شما در خط اساسی نهضت ملی انحرافی میبینید؟ اگر هست بگویید اصلاح کنم و اگر نکردم بگویید از کارها کناره بگیر. و الا برای مسائل جزئی که نمیتوانیم اختلاف داشته باشیم."<sup>[7]</sup>

غرور آیت الله، اخلاقی نبود که از دید آمریکا و انگلیس پنهان ماند. تحریک کاشانی به صور مختلف انجام می شد تا رویارویی او با مصدق و شدت تقابل این دو تسریع و به همان اندازه سقوط دولت نزدیک تر شود. آمریکا و انگلیس پس از شکست در شورای امنیت و دادگاه لاهه تنها راه شکست حریف سرسخت خود را نه در میدان نبرد، که در پشت پرده می دیدند.

تایمز لندن مقاله ای درباره ی کاشانی نوشته بود و مجله خواندنیها (ارگان دربار) آنرا ترجمه کرده بود. در این مقاله کاریکاتوری از سر کاشانی روی تنه شیر چاپ شده و آمده بود که کاشانی آنچنان شخصیتی است که یک اشاره او نه تنها ایران که خاورمیانه را به اعتصاب میکشد. چند بیت شعر هم زیر کاریکاتور آمده بود. مصراع های اول این بود که استعمار چنین و چنان میکند و مصراع دوم بیت ها این بود: "شیر پامنار اگر بگذارد". این شماره مجله را به مقدار زیاد چاپ کرده بودند و مجله ها را کنار تشک حاج آقا گذاشته بودند و سیل جمعیتی که به دیدار حاج آقا میرفتند و دست آقا را میوسیدند به دریافت یک نسخه مجله نائل میشدند و از زبان آقا میشنیدند که میگفت: "بیسواد. برو این مقاله رو بخون ببین چی نوشته."<sup>[8]</sup>

از سوی دیگر حساسیت و رقابت یک طرفه ای که میان کاشانی و بروجردی ایجاد شده بود، برای کاشانی که همواره می خواست خود را رهبر و زعیم مسلمانان جهان ببیند همواره تنش زا بود. وجود آیت الله بروجردی به مثابه مانعی همیشگی در برابر کاشانی بود تا رویای رهبریت همزمان در دو جبهه سیاسی و دینی را اگر آرزویی محال نیابد، لااقل دور از دسترس ببیند. غرور آیت الله او را به جایی کشانده بود که بی پروا می گفت: "من سرمایه مملکت هستم. فقط رهبر مسلمین ایران نیستم، مرا همه مسلمانان جهان به رهبری قبول دارند."<sup>[9]</sup> و چه کسی نمی دانست که کاشانی همزمان خود را وراى مصدق و بروجردی میبیند و سعی دارد با تکرار خود را به عنوان رهبر مذهبی و سیاسی جا بیاندازد. در بحبوحه این کشمکش ها مصدق متممی بر لایحه مطبوعات افزود که به موجب آن اهانت

به آیت الله بروجردی قابل تعقیب شناخته می شد.<sup>[10]</sup> در نظر نگرفتن معنویت خاص برای کاشانی موجبات رنجش او را فراهم کرد.<sup>[11]</sup> اگر این تصمیم مصدق را بی قصد و از روی سهو ندانیم، محتمل است که مصدق با افزودن این متمم، پیامی روشن و آشکار خطاب به کاشانی فرستاده بود تا حساب مرجعیت دینی را از مرجعیت سیاسی جدا کند. این تصمیم که به منزله قائل شدن قداستی خاص برای روحانی ای جز کاشانی قلمداد می شد، دمی بود بر آتش زیر خاکستر آیت الله. احتمالاً مصدق که با این تصمیم یک دیالوگ مگو را هدف گرفته بود، گمان میکرد روحانی از اینگونه کج اندیشی ها، رقابت ها و حسادت ها برکنار است اما آیت الله کاشانی کسی نبود که گوشه ای بنشیند و نظاره گر زعامت و قداست روحانی دیگری گردد.

گوشه ای از کنتاکت ها میان دو آیت الله را داماد آیت الله بروجردی از دیدارش با کاشانی روایت می کند:

"آقای کاشانی روی کاناپه نشسته بود. سلام کردم. آقای کاشانی گفت: علیکم السلام، کج بودی، چه کار می کنی؟ دعوت کرد کنارش نشستم. گفت: بی سواد، لره چه کار می کنی؟ منظورش آقای بروجردی بود. اگر این را من به آقا منتقل می کردم دیگر خیلی بد می شد. به آقای کاشانی گفتم: آقا بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد. ایشان خیلی ناراحت شد و دیگر تا آخر مجلس با من حرف نزد."<sup>[12]</sup>

در حقیقت کاشانی بروجردی را رقیب مذهبی و مصدق را رقیبی سیاسی قلمداد می کرد. کبر و خودبرتر بینی آیت الله نه تنها موجب شد تا وی بروجردی را "لر" بنامد، که "چوب" را نیز حواله دکنتر مصدق کرد. نقل است در اوج سر زدن این گونه رفتارها از کاشانی، یکی از مذهبپون به پیش او رفته بود تا نگرانی خود را از اختلاف در نهضت بیان کند. کاشانی به او گفته بود: "نگران نباشید. تا من هستم هر چوبی را که جای مصدق بگذارم کار او را خواهد کرد."<sup>[13]</sup>

حسین فاطمی نیز درباره نظر کاشانی پیرامون انتخاب لیست جبهه ملی گفته بود:

"کاشانی مکرر میگفت اگر من بخواهم 136 وکیل ایران را انتخاب کنم همه مردم به آنها که من بگویم رای خواهند داد."<sup>[14]</sup>

پس از درخواست تمدید اختیارات کاشانی به مبارزه علنی با مصدق پرداخت و ضمن مخالفت با تمدید قرارداد آن را "جاه طلبانه" و مصدق را "پنهان در پشت نقاب تزویر و آزادیخواهی"، "مستبدی که

میخواهد به دوران قبل از مشروطه برگردد "شر خودسر"، "یاغی طاغی" و "کسی که به خیال خداوندگاری افتاده است" خواند:

"ملت ایران، من از پشت نقاب تزویر و آزادیخواهی ناگهان دریافتم که به زودی فکر ناپاک دیکتاتوری سیل خودسری از دامنه هوی و هوس خویش سرازیر نموده و قصد دارد نهال آزادی و مشروطیت ایران را از بن بر کند. فریاد آزادی ایران که 50 سال شب و روز این خیال شوم اسارت ایران را در مغز خویش پرورش داده بود در سر راه خود مانعی را دید که نه تنها به هیچ قیمت در مقابل افکار مالیخولیایی او تسلیم نمی شد بلکه او را تخدیر و تضحیح نمود بر احدی پوشیده نیست که رئیس دولت بر خلاف قانون اساسی در صدد است ایران را به حکومت استبداد باز گرداند ولی من به شما می گویم بر خلاف آن یاغی طاغی که در کشور مشروطه ایران به خیال خداوندگاری افتاده است، مشروطه ایران نخواهد مرد. روح پاک پیغمبر اسلام اجازه نخواهد داد ملتی مسلمان و مستقل با چنین افکار پست و اهریمنی تسلیم بیگانگان شود و آن شر خودسر که در راه بد کاری و خیال ایجاد دیکتاتوری قدم بگذارد محکوم به شکست و تسلیم چوبه دار خواهد شد." [15]

کاشانی طی اعلامیه دیگری به سختی به مصدق حمله کرد و او را کسی خواند که "هر چه کرده به مصلحت و نفع اجانب بوده است":

"ملت غیور ایران اکنون 28 ماه است که ایشان زمامدار است و در تمام این مدت یک قدم مفید به حال شما که بتواند اسم آن را ببرد بر نداشتند. هر روز وعده های بزرگ می دهد و فردا عذر می آورد. ساعت به ساعت راه را برای تحکیم دیکتاتوری و حکومت فردی و خود سری هموار ساخته است. مصدق خوب می داند اگر با آزادی به رای ملت رجوع کند 97 درصد مردم علیه او رای می دهند. شما هموطنان عزیز می بینید که تا امروز چه کسی به نفع اجانب قدم برداشته و آنچه تا امروز کرده مستقیماً به مصلحت اجنبی و زیان مملکت بوده است." [16]

او همچنین شاه را "مرد تربیت شده عاقل" [17] و "مردی معقول تحصیل کرده و با تحصیلات" [18] خواند و گفت: "عقیده من این است که ایران سالیان دراز حساسیت سلطنت دارد و فی الحقیقه وجود شاه یک جهت جامعی برای جمع آوری کلیه طبقات مردم به دور این مرکز ثابت است." [19]



### ملاقات کاشانی و لوئی هندرسون

به محض اینکه تقاضای تمدید اختیارات به مجلس رسید کاشانی که از یکسو با دربار مشغول زد و بند بود و از سوی دیگر با هندرسون سر و سری داشت<sup>[20]</sup> و در مخالفت با مصدق سر از پا نمیشناخت، بر خلاف وظایف و اختیارات قانونی خود به مجلس نوشت: "تا موقعیکه من ریاست مجلس شورای ملی را بر عهده دارم اجازه طرح اینگونه لوایح را که مخالف قانون اساسی است در مجلس نمیدهم و صریحا قدغن میکنم که از طرح ان خودداری شود."<sup>[21]</sup>

مصدق پس از تصویب لوایح به ملت ایران گفت: "آنان که به عظمت مبارزه نمی اندیشند چه شایسته و بجاست که مجالی باقی گذارند تا از این ورطه هولناک بگذریم و کار حریف حيله گر خود را به پایان رسانیم. آنوقت ممکن است برای جدال ها و مبارزه های کوچک فرصت پیدا شود. امروز مجادله با حکومتی که در تمامی جبهه ها با اجنبی مشغول زد و خورد است اگر دور از انصاف نباشد، شایسته وطن پرستان و علاقه مندان به استقلال و حاکمیت مملکت نیست."<sup>[22]</sup>

اما مصدق غافل از این بود که کاشانی را سودای دیگر در سر است. آیت الله از هر راهی برای ساقط کردن دولت مصدق استفاده می کرد. چند تن از نمایندگان به کارگردانی قنات آبادی و بقایی با سو استفاده از آسیب پذیری دولت در برابر احساسات مذهبی، طرح مربوط به تحریم کامل مشروبات الکلی را تهیه و تقدیم مجلس کردند تا دولت را از کسب در آمد 25 میلیون تومان در سال محروم سازند. 19 بهمن 1331 مجلس تحریم مشروبات الکلی را در یک ماده واحده و دو تبصره تصویب کرد و به موجب این قانون دولت مکلف شد ظرف 6 ماه ورود و تهیه و خرید و فروش کلیه نوشابه های الکلی را در سراسر کشور ممنوع سازد. تریاک نیز مشمول این تحریم شد.<sup>[23]</sup> آیت الله کاشانی نیز از این طرح اظهار خوش وقتی کرد و گله کرد که چرا برای اجرای قانون 6 ماه مهلت قائل شده اند؟<sup>[24]</sup>

پس از کودتا این آیت الله بود که در گفتگو با خبرنگاران پرده از فعالیت های خود در مجلس برداشت:

"ریاست مجلس در شان من نبود و من از این جهت این مقام را پذیرفتم که جلو فعالیت هایی که مصدق می خواست شروع کند و یک سال بعد شروع کرد بگیرم."<sup>[25]</sup>

کاشانی پس از درخواست رفراندوم از سوی مصدق به شدت به مقابله برخاست و رفراندوم را "مبغوض حضرت ولی عصر و حرام" دانست که "البته و البته هیچ مسلمان وطن خواهی" در آن شرکت نخواهد کرد.<sup>[26]</sup> محتمل است که پیروزی دکتر معظمی در رقابت بر سر ریاست مجلس با 41 رای در مقابل 31 رای کاشانی<sup>[27]</sup> کدورت خاطر بیشتر آیت الله را باعث شده باشد. بر تمام این رفتارها و واکنش های آیت الله باید

شخصیت عجیب و تا حدودی پیچیده او را نیز لحاظ کرد. خاطره ابراهیم گلستان از او بخش دیگری از کاراکتر خاص او را آشکار می سازد. او که تنها فیلمبردار رسمی شبکه BBC در ایران بود، درباره فیلم هایی که ضبط کرده بود می گوید:

"یک تکه از این فیلمها مربوط به آیت الله کاشانی بود که رفتم خانه اش ازش فیلم برداری کردم. رفت سر حوض وضو بگیرد، آب را تو دهنش کرد، مزه مزه کرد، تف کرد، وضو گرفت و آمد نماز خواند و من فیلم گرفتم. بعد گفت: خوب شد آقا؟ گفتم خوب شد اما ای کاش این غروب آفتاب و این برگها که خیلی قشنگ اند توی عکس می افتاد. گفت چه کار باید بکنی توی عکس بیفتد؟ گفتم آخه نمی شه برای این که شما رو به قبله نماز می خوانید. گفت پدر جان تو به من بگو که کدام سمت نماز بخوانم، من می خوانم. تو چه کار به قبله داری؟ بعد ایستاد پشت به قبله و نماز خواند!"<sup>[28]</sup>

### مارتن کودتا؛ سرلشگر زاهدی و آیت الله کاشانی





کاشانی و شعبان جعفری) نشسته با لباس تیره زیر پای آیت الله) در تکیه دباغخانه تهران، 2 ماه پس از کودتا<sup>[29]</sup>

" یادم هست روزی که گفتگو بود در بین مردم که مرحوم آیت الله کاشانی حمایت از زاهدی می کند و توطئه ای در کار است پنهانی رفتم منزل ایشان. او در اتاقش تنها بود، بریده ای از خربزه ای را که در دست داشت به عنوان تعارف جلوی من گرفت. گفتم حضرت آیت الله. دارند زیر پایت خربزه می گذارند. مواظب باش. گفت "اینطور نیست. من حواسم جمع است... خاطرتون جمع باشه." کاشانی را از مصدق جدا کردند. چند نفری که دور و برش بودند در گوشش گفتند این دکتر پیرمرد است، عقلش کم شده، تو باید جای او را بگیری. باد به آستین او کردند، او را از یک طرف بردند."

### سخنرانی آیت الله طالقانی بر مزار دکتر مصدق، 14 اسفند 1357<sup>[30]</sup>

پس از کشته شدن سرلشگر افشار طوس، مدارکی بدست آمد که نشان میداد مظفر بقایی و زاهدی بدستور شاهپور غلامرضا در این ماجرا دست داشتند. درحالی که دولت مصدق حکم جلب سرلشگر زاهدی، متهم اصلی، را صادر کرده بود، کاشانی وارد قضیه شد و بوسیله میراشرافی او را به مجلس آورد و در معیت خویش نشاناد. به نوشته روزنامه کیهان زاهدی که در پناه کاشانی و مجلس مصونیتی سیاسی می یافت، در آنجا متحصن شد و " آیت الله کاشانی از او بگرمی استقبال نمود و از مزاحمت هایی که تا کنون برای وی فراهم شده اظهار تاسف کرده و خدمات او به نهضت ملی را ستود."<sup>[31]</sup>

کاشانی در مجلس با زاهدی روبوسی کرد، او را در اتاق هیئت رئیسه سکنی داد و به او گفت که تا هر وقت که میخواهد در مجلس باشد. همچنین به کارکنان مجلس دستور داد تا از این "مهمان عزیز" پذیرایی کنند<sup>[32]</sup> چرا که ایشان در اینجا " حق آب و گل دارند."<sup>[33]</sup>

آیت الله کاشانی که پیشتر از زاهدی با عنوان کسی که "با ما دوست هستند و ما هم با ایشان کمال دوستی را داریم."<sup>[34]</sup> یاد کرده بود، در روزهای کودتا صمیمیتی دوچندان با وی یافت. زاهدی دو ماه و نیم در مجلس ماند و با استفاده از مصونیت ایجاد شده با فراغ بال سرگرم رایزنی با مخالفان مصدق و هماهنگی برای اجرای کودتا شد. در 25 خرداد 1332 نیز ملاقاتی میان کاشانی و زاهدی انجام شد. در این ملاقات که حدود 45 دقیقه طول کشید و مظفر بقایی، میراشرافی و حمیدیه نیز در آن حضور داشتند، "آیت الله کاشانی حمایت بی دریغ خود را از ایشان و سایر کسانی که جانشان به علت مبارزه با دیکتاتوری مصدق در خطر است ابراز داشتند."<sup>[35]</sup> فضل الله زاهدی تا 29 تیر در مجلس بود و بعد از آن مجلس را ترک کرد و تا 28 مرداد در خفا به سر می برد.



آیت الله کاشانی در جمع مریدان؛ مهدی قصاب، شعبون بی مخ، اکبر خراط و طیب حاج رضایی

### پایان آرزوها

آنجا که آیت الله به کودتاچیان می پیوندد، ارزان قیمت ترین کودتای چند دهه اخیر، با اجیر کردن چند فاحشه و چاقوکش عملی می شود. روزولت در روز کودتا 390000 دلار میان دسته شعبان جعفری پخش کرد.<sup>[36]</sup> این مبلغ کم و گرچه تاثیر گذار، آنچنان بود که در عصر روز کودتا واحد پول تهران را از تومان به دلار تغییر داد تا جاییکه این اشرار پول تاکسی را هم به دلار میپرداختند.<sup>[37]</sup> محمود مسگر، رمزون یخی، شعبون بی مخ، مهدی قصاب، اکبر خراط، طیب رضایی و دیگر اوباشان شهر به همراه فاحشگان مقیم شهرنو به خیابان ها ریختند تا به پشتوانه پول و برنامه دقیق و حساب شده آمریکایی ها حکومت دکتر مصدق را سرنگون سازند.

اما آیا از این میان پولی به آیت الله کاشانی نیز پرداخت شد؟ آنچه مسلم است، اینست که روزولت مقدار 10000 دلار در پاکت گذاشته و داده است تا از طریق احمد آرامش<sup>[38]</sup> به دست کاشانی برسد برای همکاری در کودتا. مارک گازپوروسکی می نویسد:

"صبح روز 19 اوت ( 28 مرداد ) دو تن از مامورین سیا به نام های بیل هرمن و فرد زیمرمن با آرامش ملاقات کردند و مبلغ 10 هزار دلار در اختیار او گذاشتند تا به کاشانی بدهد. چنین به نظر می آید که کاشانی ترتیب آن را داد که یک گروه ضد مصدق از ناحیه بازار به مرکز تهران روانه شود."<sup>[39]</sup>

قول مهندس حسینی زاویه ای دیگر از رابطه پنهانی کاشانی و آمریکاییان را در سقوط دولت دکنتر مصدق مینماید:

"هندرسون قبل از اینکه روز 27 مرداد به خانه ی مصدق بیاید خانه ی کاشانی بوده است."<sup>[40]</sup>

در اینجا بجاست که به صورت سربسته و گذرا سخن از روحانیت ایران و نقش آن در کودتای 28 مرداد به میان آید. با یک دسته بندی مختصر گروه های روحانی در آن زمان را از نظر خط مشی سیاسی می توان به سه دسته تقسیم کرد. دسته اول را که آیت الله بروجردی و پیروانش تشکیل میدادند، معتقد به جدایی دین از سیاست بودند. گذر زمان نشان داد که این جدایی نه میان دین و سیاست که جدایی میان دین و عقل است. پس از کودتا آیت الله بروجردی، دعاگوی ذات ملوکانه ظل الله، در تلگرافی به شاه که به رم فرار کرده است مینویسد:

"پیشگاه اعلی حضرت همایونی شاهنشاهی خلد الله ملکه، امید است ورود مسعود اعلی حضرت به ایران مبارک و موجب اصلاح مفاسد ما فیه و عظمت اسلام و آسایش مسلمین باشد. بیایید که تشیع و اسلام به شما احتیاج دارد. شما پادشاه شیعه هستید."<sup>[41]</sup>

آیت الله به این نیز راضی نمی شوند و بعد از سقوط هواپیمای برادر شاه، علیرضا، به شاه توصیه فرمودند: "چون شما متعلق به شیعه هستید، برای حفظ تشیع در مسافرت از سوار شدن بر هواپیما خودداری کنید. مبادا جانتان به خطر بیافتد."<sup>[42]</sup>

دسته دوم را که بهبهانی، بهالدین نوری و شیخ احمد کفایی خراسانی تشکیل میدادند نقشی بارز و آشکارا در کودتا داشتند. آیت الله کاشانی نیز پس از تیر 1331 به این دسته پیوست و نقشه قتل مصدق در 9 اسفند 1331 حاصل همفکری این چند نفر بود.<sup>[43]</sup>

گروه بهبهانی وانمود می کردند که حزب توده میخواهد بر ملت سوار شود و کمونیسم را رواج دهد. آنها سعی داشتند با این حربه دولت مصدق را از راه به در کنند. آیت الله طالقانی نقل می کند:

"در منزل آیت الله بهبهانی که از علمای درباری بود، تتی چند از نویسندگان هم نشسته بودند. نویسندگان با جوهر قرمز به امضای جعلی حزب توده برای تمام علما و ائمه جمعه کشور با پست نامه نوشتند که محتوای آن این بود: " ما بزودی شما را با شالهای سرتان بالای تیرهای چراغ برق بدار خواهیم زد. امضا حزب توده"

یکی از نویسندگان که با طالقانی آشنا بوده است برای ایشان میگوید:

"آنقدر نشستیم و نوشتیم که تا مدتها بعد از 28 مرداد انگشت هایمان درد میکرد." [44]

اگر بروجردی به مصلحت سعی کرد تا در سرنگون ساختن حکومت مصدق نقشی در روی صحنه بازی نکند و تنها به هنگام کودتا، با سکوت و پس از کودتا، با رغبت از سقوط دولت او استقبال کند؛ دسته دوم هیچ ابایی از تلاش علنی برای ساقط ساختن دولت دکتر مصدق نداشت. در حقیقت این دو گروه پس از کودتا موضعی مشترک یافتند. پیام آیت الله بهبهانی به شاه در رم اگرچه در املا با نامه بروجردی تفاوت دارد اما از لحاظ ساختار و درون مایه نه مشابه، که می توان گفت دقیقا کپی همان نامه است:

"پیشگاه بندگان اعلی حضرت همایون شاهنشاهی. دستخط تلگرافی مبارک زیب و وصول یافت از خداوند سلامتی وجود مبارک و بقای سلطنت عظمی اسلامی را خواهانم. انشاءالله عین تلگراف مبارک را به عرض عامه برسانند. همه انتظار زیارت پادشاه معظم محبوب خود را دارند." محمد الموسوی البهبهانی [45]

دسته سوم روحانیون که در اقلیت بودند را آیت الله سید رضا زنجانی، طالقانی، محلاتی و غروی تشکیل می دادند. این گروه تا آخرین لحظه به راه مصدق وفادار ماندند و حتی پس از کودتای 28 مرداد نیز از وی دست نکشیدند. تعارض و تقابل این دسته و روحانیون دیگر چنان اساسی و بنیادین بود که گویی اینان از یک سلک و یک طبقه و یک لباس نیستند. آنجا که کاشانی و بهبهانی سخن از اعدام مصدق به میان می آوردند، طالقانی کتاب خود را به "روح پاک و شکست ناپذیر مفخر شرف و موجب سربلندی ایرانیان شرافتمند" تقدیم می کرد. [46]

در حقیقت اگر از روحانیون همیشه در اقلیت گروه سوم درگذریم، دو جریان غالب را در روحانیت معاصر ایران به وضوح مشاهده میکنیم. یک آنان که در بزنگاه های تاریخی بر کناری نشسته و سقوط آرزوی های ملت را مشاهده کرده اند و دو آنان که با نهضت همراه شده اما در میانه راه خنجر بیرون کشیده و بر کرده ملت نشانده اند. چهار تجربه شیخ فضل الله، بروجردی، کاشانی و خمینی برای اثبات این مدعا کافی به نظر می رسد.

پس از موفقیت در کودتا، کاشانی که خود را پیروز میدان و علمدار یگانه ی نهضت ملی میدانست، طی اعلامیه ای که از رادیو تهران پخش شد به دولت زاهدی اخطار داد که مبادا بر سر نفت سازش پنهانی کند. البته در پایان اعلامیه اش گفت که زاهدی خود یکی از طرفداران جبهه ملی بوده است. [47]

کاشانی همچنین در مصاحبه با روزنامه ی المصری گفت: "من از ژنرال زاهدی مادام که به منفعت ایران قدم برمیدارد پشتیبانی میکنم... هر وقت که نظرم برسد او بر خلاف مصلحت ایران عمل میکند با او مخالفت میکنم. تا این لحظه راجع به کار او نمیتوان قضاوت کرد." [48]

او همچنین روی کار آمدن دولت کودتا را "سبب مسرت" دانست و گفت:

"جای مسرت است که دولت جناب آقای زاهدی که خود یکی از طرفداران جبهه ملی بوده، تصمیم دارند که شرافتمندانه از حیثیت و آبروی ایران دفاع نموده و در راه صلاح و افق ملت حداکثر فداکاری را بنمایند." [49]

دو روز پس از کودتا نیز کاشانی و زاهدی با یکدیگر در منزل آقای مقدم در دزاشیب ملاقات کردند. [50] ملاقات های منظم کاشانی و آنکه قصد داشت "شرافتمندانه از حیثیت و آبروی ایران دفاع کند"، پیوسته ادامه داشت. کیهان چنین نوشت:

"از ابتدای روی کار آمدن دولت جدید آقای سپهبد زاهدی تصمیم گرفته اند هر 15 روز با آیت الله کاشانی دیدار نمایند. دیروز ظهر این ملاقات در منزل شخص ثالثی انجام پذیرفت و آقای نخست وزیر نهار را با آیت الله کاشانی صرف نمودند. در این جلسه دو نفر از نمایندگان مجلس حضور داشتند و در خصوص امور جاری و کارهای مملکتی تبادل نظر شد." [51]

این ملاقات ها تا مدتی ادامه داشت. جریان دیدارهای 31 شهریور، 18 مهر، 2 آبان و 23 آذر سال 1332 در مطبوعات آن دوره درج گشته اند.

سرلشکر باتمانقلیچ از افسران کودتاجی که پس از 28 مرداد به سمت ریاست ستاد ارتش رسید، در جریان محاکماتش پس از انقلاب 1357 به نقش آیت الله کاشانی اشاره ای کرد و گفت:

"در اوایل سال 32 به خدمت آیت الله کاشانی مشرف شدم حضرت از جریان سیاسی کشور متأثر بودند و دعا می کردند که مملکت نجات پیدا کند و به من گفتند تلاش کنید مملکت از این وضع نجات پیدا کند. پس از کودتا وقتی رئیس ستاد شدم با فرزند آیت الله کاشانی تماس گرفتم و جریان را به او گفتم و نظر آیت الله را خواستم. آقا مصطفی از قول آیت الله کاشانی گفتند چه بهتر که شما را انتخاب کردند. در اوایل شهریور 32 وقتی خدمت آیت الله کاشانی شرفیاب شدم ایشان مرا به گرمی پذیرفتند و نسخه ای از فرمان حضرت علی به من دادند و فرمودند این دستورات را نصب العین قرار دهید." [52]

کاشانی همچنین در اعلامیه ای که در حدود 1 ماه پس از کودتا انتشار یافت گفت:

" دولت سابق راهی خلاف نهضت ملی، دیانت و قانون اساسی اتخاذ کرده بود. افسوس که دولت گذشته به راهی قدم گذاشت که دین و موجودیت وطن و قانون اساسی را یکباره به خطر انداخت و هر علاقه مند به دین و استقلال را وادار به مبارزه برای حفظ آن مقدرات نمود." [53]

کاشانی به موازات همکاری با دولت زاهدی از هر فرصتی برای ضربه زدن به مصدق استفاده میکرد. او در پاسخ به سوال اخبار الیوم مبنی بر اینکه به نظر شما بزرگترین اشتباه مصدق کدام است؟ گفت: " پایمال کردن قانون اساسی و و عدم اطاعت از او امر شاه" [54]. او همچنین اشتباه بزرگ مصدق را تلاش برای برقراری جمهوریت شمرد و گفت: "مصدق برای برقراری جمهوریت می کوشید. او شاه را مجبور کرد ایران را ترک کند. اما شاه با عزت و محبوبیت چند روز بعد برگشت. ملت شاه را دوست دارد." [55]

کاشانی در جواب روزنامه ی المصری که پرسیده بود آیا عقیده دارید مصدق مستحق همین سرنوشتی بود که به او رسید؟ گفت: " خداوند عادل است و آنچه امروز بر مصدق گذشته است نتیجه ی عدل خداوندی است." [56]

او همچنین در مصاحبه با اخبار الیوم گفت:

" این مصدق راه را گم کرده و مستحق چنین عاقبتی بوده است. تمام هم و غم او این شده بود که مردم فریاد بزنند زنده باد مصدق. مصدق به من و کشورش خیانت کرد. طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش خیانت کند مرگ است." [57]

کاشانی نه تنها تمامی زحمات دکتر مصدق را به زیر سوال برد، که پا را فراتر گذاشته او را به داشتن جنون متهم کرد:

"مصدق برای کشور کاری نکرد. نه یک خرابی را تعمیر کرد نه خیابانی را افتتاح کرد نه خزانه را نجات داد و نه ملت را متحد ساخت. حتی در مورد نفت که او ادعا داشت صاحب فکر ملی ساختن می باشد اگر این اتحادی که من در صفوف ملت بوجود آوردم نبود هرگز ملی نمی شد. او خیانت کرد. به من و کشور خیانت کرد. قبل از اینکه من با مصدق مخالفت کنم، ملت با او بود ولی پس از اینکه من با او مخالفت کردم ملت از دور او پراکنده شدند." [58]

"مقام و کرسی صدارت مصدق را مسحور کرده بود. او دستخوش نوعی جنون شده بود." [59]

"همین مصدق بود که مرحوم کریمپور شیرازی را به اطاق خود می خواست و به او می گفت کاریکاتور کاشانی را در حالیکه روی عمامه او پرچم انگلیس نقش بسته رسم نماید یا به پرویز خدایی دستور می داد در روزنامه حاجی بابا به شوخی بنویسد که کاشانی ختنه نکرده و تمام نصف شب به حمام پا منار می رود. آه من بود که مصدق را به این روز نشاندم." [60]

هنگامی که همگان فریاد اعتراض بر سر دولت کودتا برداشتند، کاشانی به حمایت از زاهدی فاسدی برخاسته بود که به گفته ژرار دوویلیه در خانه اش پرونده کاملی از فاحشه های شهر اصفهان با عکس های آنان پیدا شده بود. [61]

با گذشت زمان آیت الله کم کم متوجه گردید که چگونه و چطور عمده دست استبداد شده است، اما افسوس که دیگر پشیمانی فایده ای نداشت آن گاه که کاشانی دریافت به سختی فریب خورده است لب به شکوه گشود:

" آزادی جز برای عمال انگلیس نیست. مطبوعات و نشریات ملی هیچگونه اظهار عقیده ندارند و همه توقیف اند. بسیاری از ملیون و آزادیخواهان متدین در زندان ها بسر می برند. این اختیارات را چه کسی به آقای زاهدی داده که این دیکتاتوری شدید و قرون وسطایی را با مردم شریف ایران می نماید؟" [62]

و اینگونه افسوس روزهای پیش از کودتا را خورد:

" حیف که رادیو در اختیار من نیست که از افکار مردم و احساسات پاک این ملت استفاده کنم." [63]

آیت الله اما همچنان به بدگویی و متهم کردن مصدق ادامه می داد:

"تاریخ کشف حقایق می نماید. ابدا افسردگی ندارم. خدا جزای مصدق را بدهد که این خاک سیاه را روی خودخواهی بسر این ملت و مملکت ریخت." [64]

رفته رفته حال آیت الله به وخامت گذارد. در 16 مرداد 1340 نخست وزیر امینی پس از عمل جراحی کاشانی در بیمارستان از او عیادت کرد. [65] بزرگترین متخصص جراحی پروستات فرانسه با هزینه دولت وارد تهران شد تا کار معالجه کاشانی را بر عهده گیرد. [66] در 2 دی 1340 بار دیگر دکتر علی امینی نخست وزیر، عاقد قرارداد کنسرسیون نفت، به ملاقات وی رفت. [67] و شاه هم در 18 اسفند از او عیادت کرد. [68] سرانجام آیت الله کاشانی در 23 اسفند 1340 فوت گردید و در جوار حرم عبدالعظیم حسنی دفن شد.



کاشانی در بستر مرگ

### 25 سال بعد؛ بار دیگر کاشانی

هنوز چند روز از 14 اسفند 1357، دوازدهمین سالروز درگذشت دکتر محمد مصدق و اولین مراسم رسمی بزرگداشت وی پس از انقلاب نگذشته بود که حجت الاسلام محمد تقی فلسفی، از واعظان درباری، ضمن یک سخنرانی در بالای منبر، کاغذی از جیب عبا بیرون کشید و خواند و ولوله‌ای به راه انداخت. او گفت این متن نامه‌ای است که در روز ۲۷ مرداد 1332 آیت‌اله کاشانی برای دکتر مصدق نوشته، او را از طرح زاهدی و امریکایی‌ها باخبر کرده و با اشاره به رنجش‌های خود بار دیگر با دکتر مصدق همدلی نشان داده است. فلسفی می‌گفت پاسخ ماشین‌شده‌ی دکتر مصدق و جواب تند او نشان می‌دهد که اشارات آیت‌الله درست است و مصدق، خود، دل با کودتاگران داشته است. این نامه سپس برای اولین بار در کتاب "روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن نفت" از انتشارات دارالفکر قم منتشر شد<sup>[69]</sup>. نامه آیت الله کاشانی بدین شرح است:

"عرض می‌شود گرچه امکانی برای عرایض نمانده ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علیرغم غرض‌ورزی‌ها و بوق و کرنای تبلیغات، شما خودتان بهتر از هر کس می‌دانید که هم و غم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقای آن مایل نیستید، از



تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازی‌های اخیر بر من مسلم است که می‌خواهید مانند سی‌ام تیر کذایی یکبار دیگر ملت را، تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای رفراندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید. خانه‌ام را سنگ‌باران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد بستید و حالا نه مجلسی هست و نه تکیه‌گاهی برای این ملت گذاشته‌اید. "زاهدی" را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگاه داشته بودم با لطایف‌الحیل خارج کردید و حالا همانطور که واضح بوده در صدد باصطلاح کودتا است. اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب‌نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همان‌طوری که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به "هندرسن" هم گوشزد کردم که آمریکا ما را با در گرفتن نفت [نفت] از انگلیسی‌ها کمک کرد و حالا به دست جناب‌عالی بصورت ملی و دنیا پسندی می‌خواهد این ثروت ما را به چنگ آورد و اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید این نامه من سندی در تاریخ ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه‌ی بدی‌های خصوصی‌تان نسبت به خودم از وقوع حتمی یک کودتا بوسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شما است آگاه کردم که فردا جای هیچ‌گونه عذر موجهی نباشد. اگر برآستی در این نکته اشتباه کنم با اظهار تمایل شما سید مصطفی و ناصر خان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم. خدا به همه‌ی ما رحم فرماید."

ایام بکام باد.

سید ابوالقاسم کاشانی

و پاسخ نخست وزیر :

"مرقومه حضرت آقا وسیله حسن آقا سالمی زیارت شد. اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم."

والسلام. دکتر محمد مصدق



تصویر نامه منسوب به کاشانی در 27 مرداد 1332

از همان ابتدای انتشار نامه ها جدل شروع شد و صف بندی موافقان و مخالفان دکتر مصدق وارد فاز جدیدی گشت. کار به خط‌شناسی کشید و در اوان انقلاب اسلامی و در اوج غلیان احساسات مصدقی، راه برای کوبیدن مصدق هموار و محملی مناسب جهت تخطئه او و ستایش دوران‌اندیشی و فضل آیت‌اللهی که در سیاه‌ترین کودتای قرن نقشی غیرقابل انکار داشت، پدیدار شد. سوالات پیرامون این نامه را طیف متنوعی دربر گرفت:

چرا از نامه‌ها در این 25 سال [1332-1357] سخنی به میان نیامده است؟ نامه‌ها در کجا و در دست چه کسی بوده‌اند که بعد از 25 سال سر از جیب فلسفی درآورده‌اند؟ چرا شخص دارنده از افشای این نامه‌ها در طول این سالیان دراز خودداری کرده است؟ چرا دکتر مصدق و کاشانی به ترتیب در 13 سال و 8 سال پس از کودتا که در قید حیات بوده‌اند در هیچ کدام از نوشته‌ها و گفته‌های خود به این

نامه اشاره نکرده اند؟ این سوال به خصوص برای کاشانی به صورت جدی تری مطرح است زیرا که میتوانسته است روی این دو نامه مانور فراوان دهد. چرا نامه به خط کاشانی دست نویس، اما پاسخ مصدق ماشین نویسی شده است و به خط خود او نیست؟ بر طبق قواعد اداری نامه های اداری رسیده به دفتر نخست وزیری در دفتر اندیکاتور ثبت می شود و شماره ثبت و تاریخ روی نامه قید می گردد. چرا در نامه کاشانی و پاسخ آن هیچ علامت و نشانه ای حاکی از ثبت وجود ندارد؟ چرا تاریخ نامه نیز بدون سال ذکر شده است؟ اگر بگوییم نامه خصوصی بوده است، این سوال مطرح می شود که چرا این نامه دو سطر ماشین شده و مصدق شخصا آن را ننوشته است؟ چه کسی حسن سالمی (رساننده نامه) را در روز جنجال برانگیز 27 مرداد در خانه و قرارگاه نخست زیر دیده است؟ کدام یک از کارمندان و یا منشی و تایپیست های نخست وزیر این نامه را دیده و شهادت داده اند؟ نکته دیگر اینکه به گزارش مخبر روزنامه اطلاعات در 10 مرداد 1332 زد و خورد شدید در محله پامنار و در منزل کاشانی داد که طی آن یک نفر کشته (محمد حدادزاده)، شماری مجروح و عده ای دستگیر و بازداشت شده اند. نکته جالب اینجا که یکی از بازداشت شدگان حسن سالمی بوده<sup>[70]</sup> و به استناد تحقیقاتی که به عمل آمده است دست کم تا غروب روز 28 مرداد 1332 آزاد نشده بود، بنابراین سالمی نمیتوانسته در 27 مرداد 32 حامل نامه بوده باشد. روزنامه اطلاعات در 26 و 27 مرداد با آنکه پر است از خبر دستگیری ها از ابوالقاسم امینی به عنوان تنها آزاد شده نام می برد و به آزادی حسن سالمی هیچ اشاره ای نمیکند. ذکر این نکته نیز مهم به نظر می رسد که مظفر بقایی با آنکه وزنه موثری برای کودتاجیان بود در 29 مرداد آزاد شد. نکته دیگر اینکه مطابق خاطرات روزانه ناصر خان قشقایی در کتاب "سال های بحران" ناصر قشقایی در 27 مرداد در تهران نبوده است و در خانه خود در نخودان در نزدیکی سمیرم قرار داشته است.<sup>[71]</sup> از آن سو، طبق گفته حسن سالمی سید مصطفی کاشانی نیز در آن روز در شهر نبوده است.<sup>[72]</sup> یعنی هر دوتنی که آیت الله کاشانی، دکتر مصدق را برای توضیحات بیشتر به آنان رجوع داده، در شهر نبوده اند!

عبدالله برهان در گفتگو با نصرت الله خازنی، رئیس دفتر و ترتیب دهنده ملاقات ها و ناظر و مجری ابلاغ تمامی نامه های خصوصی و عمومی مصدق، از او می پرسد:

- "با توجه به وظایف خود آیا بین 25 تا 28 مرداد جوانی به نام آقای محمد حسن سالمی نوه آیت الله کاشانی را در منزل دکتر دیدید که به ملاقات دکتر رفته باشد و آیا شما در مدت توقف او نامه ماشین شده ای را برای امضای دکتر مصدق برده اید؟"

- خازنی: یعنی چه؟ در آن سه چهار روز من خیلی بیشتر از همیشه مراقب بودم. محال است چنین کسی آنجا آمده باشد. ابدأ. ابدأ. این ممکن نیست. کی گفته نوه کاشانی [ در آن سه روز] به منزل دکتر مصدق آمده است؟<sup>[73]</sup>

محمد حسن سالمی در ادامه ادعاهایش گوشزد می کند که از متن نامه در عکاسی مهتاب عکسی تهیه کرده است و کلیشه حاضر همان عکس اصل نامه است. البته گویا نوه آیت الله فراموش می کند که بگوید صاحب عکاسی مهتاب، شکرالله رفیعی است که از قضای روزگار و بنا بر اتفاق، برادر زن آیت الله کاشانی است!

اما جعل نامه کار چه کسی میتوانسته بوده باشد؟ به تصدیق مردان سیاسی دوران مصدق سه کس بودند که خط آیت الله کاشانی را به خوبی جعل می کردند؛ اول سلیمی کارمند سازمان ثبت اسناد، دوم سلیمی نژاد کارمند وزارت پست و تلگراف و سوم سید محمد پسر ارشد کاشانی. ظن ها در جعل نامه به سید محمد است. او بود که در اکثر مواقع خط پدر را جعل می کرد. محمد علی سفری نیز نقل کرده است زمانی که آقا مصطفی پسر کاشانی دو نمونه دستخط آقا سید محمد و پدرش را کنار هم گذارده بود، حضار دیده بودند که "سر موئی با هم تفاوت ندارند، فقط خط آیت الله در حروف کشیده کمی لرزش دارد که در خط آقا سید محمد نیست." این بود که مصطفی کاشانی نیز درباره جعل نامه ها خطاب به محمد علی سفری گفته بود: "ما هر چه می کشیم از دست این آقا سیدمحمد می کشیم."<sup>[74]</sup>

جااعلان، ناشران و مبلغان این نامه البته در اثبات وجود این نامه سعی بلیغ داشتند اما بر فرض صحت وجود نامه، حتی در محتوای آن نیز تشکیک ها فراوان است. آیت الله در نامه خطاب به مصدق می گوید: "شما خودتان بهتر از هر کس می دانید که هم و غم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقای آن مایل نیستید." آیا این همان آیت الله است که یک هفته پیش مصدق را کسی که "با زور سرنیزه به حکومت خود ادامه می دهد"<sup>[75]</sup>، و "جاه طلب، مالیخولیایی و عوام فریب"<sup>[76]</sup> می خواند؟

تناقض از آنجا ناشی می شود که آیت الله که تا چند روز پیش مصدق را "صیاد آزادی ایران و یاغی طاعی و دیکتاتور مطلق العنانی"<sup>[77]</sup> می داند که "اگر به آزادی و به طور طبیعی به رای مردم مراجعه کند 97 درصد مردم علیه او رای می دهند"<sup>[78]</sup>، و بعد از کودتا در مصاحبه با ناصرالدین نشاسبی خبرنگار اخبارالیوم دخالت خارجی را در کودتا منتفی می داند و واقعه 28 مرداد را میدانی می داند که "وارد این نبرد شدیم و پیروز گردیدیم" و مصدق را مستحق "مرگ" می شمارد، چگونه در نامه یک شب قبل از کودتا به یکباره بقای مصدق را "صلاح دین و ملت" و نگهداری دولتش را "تمام هم و غم خود" می داند؟ فتوای قتل را باور کنیم یا نامه بیرون آمده پس از 25 سال را؟ آیا کاشانی

دلسوز دولتی بود که دو ماه پس از کودتا، آن را رهرو راه "خلاف نهضت ملی، دیانت و قانون اساسی" نامیده بود؟

آیت الله در جای دیگر نامه می گوید: "من شما را با وجود همه‌ی بدی‌های خصوصی‌تان نسبت به خودم از وقوع حتمی یک کودتا بوسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شما است آگاه کردم".

بعید بنظر می‌رسد کسی توانایی آن را داشته باشد که بگوید منظور آیت الله از این جمله چیست. گذشته از آن که در جهان تا به حال نخست وزیری دیده نشده است که برای سرنگونی حکومت خودش نقشه ریخته باشد، این سوال مطرح است که اگر مصدق علیه خودش نقشه کودتا ریخته است و همه چیز را می‌دانسته دیگر آگاهی دادن کاشانی به او چه لزومی داشته است؟ از آن سو کاشانی اگر از کودتا مطلع بود، چرا او را از وقوع کودتای اول در 25 مرداد مطلع نکرد؟ اگر کاشانی از کودتا باخبر بوده است منبع اطلاعاتی او جز دار و دسته روزولت چه کسی می‌توانسته است باشد؟<sup>[79]</sup>

به هر رو نامه چه از حقیقت نشانی داشته باشد و چه بعدها جعل شده باشد، چندان تغییری در اصل قضیه نمی‌دهد. آیت الله اگر زاهدی را در ماههای مانده تا کودتا در پناه خود در مجلس گرفت، اگر افسران را پیش از کودتا به قیام علیه دولت مصدق فراخواند، اگر از کودتا پشتیبانی کرد و آن را "نبردی" که در آن "پیروز" گردیده است قلمداد کرد، اگر به روی کار آمدن دولت زاهدی را سبب "مسرت" خواند، اگر به پشتیبانی از دولت کودتا برخاست و پس از کودتای 28 مرداد شاد و سرمست پیروزی را جشن گرفت و اگر مصدق را مستحق مرگ خواند، هیچ‌گاه نتوانست پاکی و اعتبار مصدق را فروکاهد و گویی هرچه در حمله به مصدق بی‌پروا تر شد، خود را در وجدان تاریخی ملت روسیاه تر ساخت و بیشتر در مرداب بدنمایی دفن کرد.

این تمام ماجرا نبود. مصدق گرچه در تمام طول زندگی از کاشانی به بدی یاد نکرد و در مقام انتقام برنیامد و در کنج احمدآباد به عزلت و تبعید درگذشت، اما در گذرگاه تاریخ برگ‌هایی به انتظار آیت الله نشسته بودند :

چند سند، چند عکس، چند نوشته و چند نقل قول. تمامی آنچه از روحانی کودتاچی به یادگار مانده بود.

علی غریب

[Ali.Gharib28@Gmail.com](mailto:Ali.Gharib28@Gmail.com)



میرزا هدایت وزیر دفتر، پدر مصدق،  
اقتباس از کتاب "مصدق به بیان تصویر" - سز هنگ جلیل بزرگمهر



دکتر محمد مصدق

## منابع و مأخذ

[1]- مصدق و تاریخ، بهرام افراسیابی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، تابستان 1360، ص 396

[2]- همان، ص 307

[3]- قلم و سیاست، محمد علی سفری، نشر نامک، چاپ دوم، 1380، ص 805

[4]- روزنامه باختر امروز، 1331 / 4 / 29

[5]- روزنامه داد، 26 آذر 1331

[6]- تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره 6 و 7، صص 340-342

[7]- مصدق و تاریخ، ص 336. حسین فاطمی نیز نقل می کند: "دکتر مصدق هم به طور عجیب نسبت به این مسائل حساس بود و غالباً از مداخلات آقا و اطرافیان شان گله داشت و دو سه مرتبه هم کار به جاهای باریک کشید." (همان، صص 367-368)

[81]- همان، ص 333

[91]- کیهان، 2 تیر 1332

[101]- اطلاعات، 10 اردیبهشت 1332. این لایحه به شماره 2150 مورخه 1332/2/8 بعدها توسط سرهنگ جلیل بزرگمهر برای اثبات ایمان دکتر مصدق در دادگاه مورد استفاده قرار گرفت.

[111]- مصدق؛ سالهای مبارزه و مقاومت، سرهنگ غلامرضا نجاتی، انتشارات رسا، چاپ دوم، 1378، ج 1، ص 457

[121]- گفت و گو با آیت الله محمدحسین علوی طباطبائی، داماد آیت الله بروجردی، روزنامه شرق، سه شنبه، ۲۹ فروردین ۱۳۸۵

[131]- مصدق و تاریخ، ص 334

[141]- دستنوشته های دکتر فاطمی از جریانات نهضت ملی، مصدق و تاریخ، ص 366

[151]- کیهان، 15 تیر 32

[161]- اعلامیه 8 مرداد 1332، مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانی ها و پیام های آیت الله کاشانی، به کوشش م.دهنوی [محمد ترکمان]، انتشارات چاپخش، ج 3، ص 411 - 407

[171]- روزنامه اطلاعات، 10 فروردین 32

[181]- روزنامه خواندنیها، 15 فروردین 1332

[191]- کیهان، 8 فروردین 32

[201]- "روز گذشته آقای لوئی هندرسون برای تسلیت به کاشانی به مناسبت فوت متعلقه ی وی و دادن نامه رئیس مجلس نمایندگان امریکا با آیت الله ملاقات کرد. این ملاقات 1.5 ساعت طول کشید." (کیهان، 31/1/29)

[211]- کیهان، شماره 2904، مورخه 31/10/28

[221]- کیهان، 1331/11/4

[231]- باختر امروز، 8 بهمن 1331

[241]- اطلاعات، 21 بهمن 1331

[251]- کیهان، 3 شهریور 1332

[261]- " شرکت در رفراندوم خانه برانداز که با نقشه اجانب طرح ریزی شده ، مبعوض حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و حرام است." (اطلاعات، 10 مرداد 1332)

[271]- در جلسه فوق العاده روز ده تیر 1332 از 72 نماینده مجلس، 41 نفر به معظمی و 31 نفر به کاشانی رای دادند. (اطلاعات، 10 تیر 1332)

[281]- نوشتن با دوربین؛ رودرو با ابراهیم گلستان، پرویز جاهد، انتشارات اختران، تهران، 1384، ص 111

[291]- مجله ترقی، شماره 19، مهر 1332، ص 21

[301]- از آزادی تا شهادت، مجموعه کامل سخنرانی ها، پیام ها و مصاحبه های آیت الله طالقانی، انتشارات ابوزر، چاپ دوم، اسفند 1359، ص 93

[311]- کیهان، 1332/2/14

[321]- کاشانی به اتفاق 15 نفر از نمایندگان به دیدن سرلشکر زاهدی رفت و اظهار داشت: " شما مهمان مجلس میباشید و به علاوه مورد احترام همه آقایان بوده و هستید و از مزاحمت هایی که تا کنون برای شما ایجاد شده متاسفم چون من خدمات شما را به نهضت ملی ایران فراموش نکرده ام و امیدوارم بتوانید به خمت بیشتری نائل شوید. اینجا هم خانه ملت است و شما میتوانید تا هر وقت که بخواهید باشید.

" (کیهان، 15 اردیبهشت 1332) همچنین نگاه کنید به مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، محمد علی همایون کاتوزیان، ترجمه فرزانه طاهری، نشر مرکز، چاپ اول، اسفند 1372، ص 212.

[331]- کاشانی خطاب به رئیس بازرسی مجلس گفت: "مادام که تیمسار در اینجا تشریف دارند شما از میهمان عزیز ما مواظبت کنید. زیرا ایشان در اینجا حق آب و گل دارند." (اطلاعات، 15 اردیبهشت 1332)



[341]- کیهان، 8 فروردین 32

[351]- روزنامه نبرد ملت، 28 خرداد 1332

[361]- این رقم مورد ادعای دکتر مصدق است: "390 هزار دلار آمریکا بین بعضی از علمای فاسد و امرا و افسران بی ایمان تقسیم گردید و به هر یک از آن مردم عادی مورد توجه شاهنشاه هم از این اعتبار مبلغ ناچیزی رسید." (خاطرات و تالمات مصدق، انتشارات علمی، 1365، صص 337-338)

[371]- گذشته چراغ راه آینده است، نشر از جامی، صفحه 650

[381]- احمد آرامش متولد 1287ش در یزد، پس از کودتای 28 مرداد در سال 1333 از سوی مجلسین به عضویت در هیئت نظارت سازمان برنامه درآمد. در سال 1334 گروه ترقی خواهان را بنا نهاد و این گروه به مناسبت‌های مختلف اعلامیه صادر می‌کرد و با حضور بیگانگان در کشور اعلام مخالفت می‌کرد. آرامش همچنان به روزنامه‌نگاری ادامه می‌داد و مواضع خود را در مقالاتی چون «در چهارراه خاورمیانه» که در تهران مصور منتشر می‌شد ابراز می‌کرد. او در دوره نخست‌وزیری برادر همسرش، مهندس جعفر شریف امامی به سرپرستی سازمان برنامه منصوب شد و در جلسه مجلس شورای ملی، سرپرست سابق سازمان برنامه، ابتهاج را به علت تخلفات متعدد محکوم کرد.

مدت انتصاب وی در این پست چندان طولانی نبود و در اردیبهشت 1340 با استعفای دولت شریف‌امامی او نیز برکنار شد و از آن پس به صورت مخالف جدی حکومت شاه درآمد و با صدور اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها مخالفت‌های خود را اظهار کرد تا سرانجام در سال 1344 به مدت 6 سال محبوس شد و سرانجام پس از تحمل شداپد فراوان در سال 1350 از زندان آزاد شد. آرامش سرانجام در سال 1352 به دست عوامل سازمان امنیت در پارک لاله (فرح) ترور شد و به قتل رسید.

[391]- مارک گازیوروسکی، کودتای اوت 1953، بخش علوم سیاسی دانشگاه ایالتی لویزیانا 1987، ترجمه غلامرضا نجاتی، شرکت انتشار، ص 37؛ همچنین مصدق؛ سالهای مبارزه و مقاومت، ج2، ص

118

[401]- رودخانه خروشان عشق، زندگی و زمانه دکتر سید حسین فاطمی، محمود حکیمی، انتشارات قلم،

1381، صفحه 155

[411]- اطلاعات، 3 شهریور 1332

[421]- مصدق و تاریخ، بهرام افراسیابی. صفحه 282. تحلیلی بر نهضت ملی از صفحه 257 تا 339 به قلم طاهر احمد زاده.

آیت الله کاشانی مخالف شدید رفتن شاه از کشور بود و ضمن بیانیه ای شاهنشاه را به ماندن توصیه کرد. در این بیانیه آمده است:

"اعلی حضرت همایون شاهنشاهی؛ خبر مسافرت غیر مترقبه اعلی حضرت همایونی موجب شگفتی و نگرانی قاطبه اهالی مملکت و پایتخت شده و هیات رئیسه مجلس شورای ملی با استحضار آقایان نمایندگان به عرض می رساند که در وضع آشفته کنونی به هیچ وجه مصلحت و صواب نمی بیند که اعلی حضرت همایونی مبادرت به مسافرت نمایند و ممکن است در تمام کشور تأثیرات عمیق و نامطلوب حاصل نماید.

به این لحاظ از پیشگاه همایونی استدعا می شود که قطعاً در این مورد تجدید نظر فرموده و تصمیم به مسافرت را به موقع دیگری در سال آینده تبدیل فرمایند. رئیس مجلس شورای ملی- سید ابوالقاسم کاشانی." (کیهان، 9 اسفند 1331) در خاطرات ثریا از طفره زدن کاشانی پیرامون رفتن شاه اینگونه سخن به میان آمده است: "شبی که فردای آن قرار بود حرکت کنیم با تعجب مشاهده کردم که فرستاده آیت الله کاشانی به دیدارم آمده است و می گفت علیا حضرت به طوری که به ما اطلاع داده اند، شاه به توصیه شما قصد دارد کشورش را ترک کند. آیت الله از شما تقاضا می کند با همه نفوذتان سعی کنید شاه را قانع نمایید از این تصمیم منصرف شوند." (ثریا، اتوبیوگرافی، ص 83)

[441]- طالقانی و تاریخ، سعید دهقان و بهرام افراسیابی، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم، بهار 1360، صفحه 282

[451]- اطلاعات، 31 مرداد 1332

[461]- کلیشه دستخط طالقانی در ابتدای کتاب پرتوی از قرآن را ببینید در مناره ای در کویر، مجموعه مقالات آیت الله طالقانی، جلد اول توحید و استبداد، گردآورنده محمد بسته نگار، انتشارات قلم، چاپ دوم، 1378، ص 448

[471]- کیهان، 11 آبان 1332

[481]- کیهان، 17 شهریور 1332

[491]- کیهان، 12 آبان 1332

[501]- روزنامه آتش، 31 مرداد 1332. حسن سالمی نیز این ملاقات را تایید کرده است. گرچه در نفس صورت گرفتن ملاقات میتوان به قرینه اظهار نظر سایرین سخن سالمی را پذیرفت اما درباره سخنان رد و بدل شده در جلسه که از سالمی نقل شده باید با احتیاط نگاه کرد: "زاهدی روز ۳۰ مرداد یا اول شهریور ۱۳۳۲ اجازه ملاقات خواست. قرار ملاقات در منزل علوی مقدم، در باغ بیلاقی اش بود. اگر اشتباه نکنم در سوهانک. زاهدی با جیب ارتشی، همراه با آجودانش آمد و مرحوم کاشانی، بقایی، مکی، نادعلی و من حضور داشتیم. کاشانی همانجا به زاهدی گفت به شرافت سربازی ات قول بده ما را کت بسته تحویل انگلیسی ها ندهی و به مصدق صدمه نرسانی و او به شرافت سربازی اش قول داد که حتی آن تخفیفی را هم که مصدق میخواست به انگلیسی ها بدهد، ندهد." (مصاحبه با حسن سالمی، مجله پیام امروز، شماره 7، شهریور 74، ص63)

[511]- کیهان، 9 مهر 32

[521]- روزنامه انقلاب اسلامی، 25 آذر 59

[531]- کیهان، 11 آبان 1332

[541]- کیهان، 17 شهریور 32

[551]- مصاحبه با روزنامه المصری، کیهان 17 شهریور 1332

[561]- کیهان، 17 شهریور 1332

[571]- کیهان، 23 شهریور 1332

[581]- مصاحبه با خبرنگار اخبار الیوم، کیهان 23 شهریور 1332

[591]- مصاحبه با خبرنگار اخبار الیوم، کیهان، 23 شهریور 1332

[601]- روزنامه دنیا، شماره 330، 6 تیر 1333

[611]- ژرار دو ویلیه، صعود مقاومت ناپذیر، ص 236

[621]- مجموعه ای از مکتوبات و سخنرانی های آیت الله کاشانی، ج3، ص 111-112

<sup>[631]</sup> - کیهان، 14 آذر 32. همچنین مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج2، ص 474

<sup>[641]</sup> - نامه به حاج محمد علی توتونچی، 15/ 12/ 1332

<sup>[651]</sup> - کیهان، 16 مرداد 1340

<sup>[661]</sup> - "بزرگترین متخصص جراحی پروستات فرانسه برای معالجه آیت الله کاشانی به تهران می آیند. پروفیسور کوولر با موافقت آیت الله پنجشنبه وارد تهران می شوند." (کیهان، 16 آبان 1340)

<sup>[671]</sup> - "آقای دکتر امینی روز 5 شنبه از آیت الله در بیمارستان بازرگانان عیادت نمودند." (کیهان، 2 دی 1340)

<sup>[681]</sup> - کیهان، 19 اسفند 1340

<sup>[691]</sup> - روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن نفت، انتشارات دارالفکر قم، اردیبهشت 1358، ص 187

<sup>[701]</sup> - اطلاعات، 11 مرداد 1332

<sup>[711]</sup> - سال های بحران؛ خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقایی، انتشارات رسا، 1366، ص 396

<sup>[721]</sup> - حسن سالمی در پاسخ به این سوال که چرا شما برای رساندن نامه انتخاب شدید می گوید: "انجام اینگونه کارها همیشه بر عهدهی مرحوم مصطفی، فرزند ایشان بود. اما چون در آن تاریخ در تهران نبودند مرا مامور این کار کردند." (گفتگو با حسن سالمی، مجله پیام امروز، شماره 7، شهریور 74، ص 62)

<sup>[731]</sup> - مصاحبه عبدالله برهان با نصرت الله خازنی، 19 شهریور 1374؛ پیام امروز، شماره 8، مهر 1374، ص 124

<sup>[741]</sup> - پیام امروز، شماره 8، مهر 1374، ص 127

<sup>[751]</sup> - مجموعه ای از مکتوبات و سخنرانی های آیت الله کاشانی، ج3، ص 415. نقل از مجله ایران فردا، شماره 19، مرداد 1374، ص 40

<sup>[761]</sup> - اطلاعات، 7 مرداد 1332

[178] - اعلامیه 8 مرداد 1332، مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانی ها و پیام های آیت الله کاشانی، به کوشش م. دهنوی [محمد ترکمان]، انتشارات چاپخش، ج 3، ص 411 - 407

[179] - محمد علی همایون کاتوزیان که موافق سندیت نامه است، می گوید:

"پذیرفتنی نیست که این نامه ها کاشانی را از هر گونه دخالت در کودتا مبری میکنند و سندی بر بلاهت مصدق در عدم توجه به توصیه او هستند. در روز 27 مرداد کودتای دو روز پیش نافرجام مانده بود و اگر منظور کودتای 28 مرداد بوده پس بعید است درباره ی کودتای قریب الوقوعی نامه بنویسد که خودش قاعدتا به دلیل داشتن در آن از آن مطلع شده است.

هر ادم معقولی میتواندست بفهمد که کاشانی با توجه به پیروزی قطعی و ظاهرا تغییر ناپذیر مصدق در عقیم کردن کودتای 25 مرداد، خواسته است با نوشتن این نامه جایی برای آشتی باز کند. زیرا قبلا زاهدی را در مجلس پناه داده بود و در پشتیبانی وی سعی بلیغ کرده بود.

بنابراین در مورد کودتای 25 مرداد در مظان اتهام بود، در نتیجه نامه مزبور را به قصد رفع اتهام از خود و و نیز آشتی جویی با مصدق نوشت. " (مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، محمد علی همایون کاتوزیان، ترجمه فرزانه طاهری، نشر مرکز، چاپ اول، اسفند 1372، صفحه 214)

غلامرضا نجاتی و علی رهنما نیز زمانی که فرض را بر صحت نامه می گذارند، مشابه همین احتمال را مطرح می کنند.